

که جمعی در هر روزگاری از نهانخانهٔ عدم به [قصر] وجود شتافته تا وقت فرصت دهد و روزگار مساعدت نماید از نیل انواع سعادت و شقاوت به نهایت مراتب گاه و مرام رسیده متوجه عالم بقا شوند - پس از آن زمرهٔ دیگر بر روی کار آمده و چندی مانند پرکار سرگردان این وادی بوده هرگاه وقت آن رسد بهمان دستور بی توقف ازین عاریت سرا رخت هستی بربندند - پس خردمند سعادت یار آنست که درین پیغولهٔ ناپائدار پای ثبات و قرار نیفشارد و فرشته سرشت آنکه این دیو لاج را وطن گاه اصلی نه پندارد - زیواکه سرمئول حسن عاقبت و دار الامان عاقبت ماوی دیگر است و امن آباد روح و راحت جای دیگر - لاجرم نعمتش پایدار نیست و راحتش بر قرار نه - درینصورت سایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در معرض سرایت آفت فنا و زوال اند و سر تا سراعیان وجود را آسیب اصابت عین الکمال عدم در دنبال * * مثنوی *

کسی کم درین دار دارد بیاد * که بیش از دمی بود خندان و شاد
 شمار الم بیش و راحت کم است * بلی عمر شالی همین یکدم است
 چو بلبل برین باغ باید گریست * که جز در خور یکدهن خنده نیست
 ازینجاست که همه خیر این مکان دلفریب اعتماد را نشاید و نعمت
 و راحت این فنا کدهٔ بی بقا جاودان نیاید - لذتش از آن رهین اندوه و الم
 است و شور و سرورش از آن آمیخته بهزار گونه محنت و غم - که بهرچه
 علاقه خاطر آدمی زاد بیشتر فنا و زوال پیشتر بدان تعلق پذیرد - و بدانچه
 مادهٔ دل بستگی انسان زیاده تر بود راه نزول حوادث بآن کشاده تر گردد -
 شاهد حال حادثهٔ ملالت زای و واقعهٔ کدورت افزای نواب قدسی القاب
 ملکهٔ حمیده صفات و فیء وافی برکات موم زمان رابعهٔ دوران ممتاز محل بیگم

است در عین اینحال که شاهد دولت و اقبال بسعدت چهره افروخته روزگار
 بکام و مقاصد حسب المرام هوا خواهان شده - و گردش چرخ دوار بر طبق
 آرزوی خاطر و وفق مدعی دل موافقان گشته - چشم بد ایام از روی
 بخت بیدار نیکخواهان این دولت دور بود و آسیب دستبرد حوادث
 گیتی بر بد اندیشان ایشان مقصور - روی نموده عیش مقدس را مکرر
 و منغص ساخت و کوه کوه الم و اندوه به قبله روزگار پیش آمد - و غبار
 کلفت و گرد وحشت از رهگذر انس و الفتی که بدان بانوی بانوان جهان
 داشتند در آئینه خانه خاطر که نورستان قدس و صفوت کده انس بود راه
 یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز که در آخرهای شب چهارشنبه هفدهم
 ذی قعدة سنه هزار و چهل هجری بیست و ششم خورداد اتفاق افتاد آنکه
 چون هنگام وقوع واقعه معهود که ناگزیر منتضای بشری هست در رسیده
 بود بذابر نزدیک شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیمه شب
 چهارشنبه عسر ولادت کشیده بمجرد تولد صبیحه حال برآن بانوی خجسته
 سرشت تغییر یافته ضعف بمرتبه کمال استیلا یافت - و رفته رفته آثار رحلت
 بمیان آمده فی الحال بوساطت بادشاهزاده جهان و جهانیان پناه بیگم
 صاحب در خواه تشریف اعلی حضرت نمود - آنحضرت بمجرد استماع این
 خبر ملالت اثر بی اختیار از جا درآمده به کمال اضطراب و بیتابی بدالین
 همدم و همراز دیرینه خود رسیده از دیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیره
 مدت دوری اندوخته - و آن ملکه والا نژاد با دلی درد آگین و خاطر حسرت
 گزین گریان گریان مراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر در خواه مهربانی
 و عنایت در حق شاهزادهها و مراعات جانب والدین خود نمود - و سه گهزی
 از شب مذکور باقی مانده دعوت داعی ارجعی بگوش تسلیم و رضا نیوشیده
 برحمت حق پیوست - و در روضه دارالسلام با مقصورات فی النخیام بخرام

آمده در قصور جنات عدن با حوز عین آرام گرفت - سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت به مراسم تعزیت قیام نموده زمین و زمان از جا در آوردند - و بنوحه جان گداز و مویه غم پرداز کلفت افزا و ملالت پیرای عالم گشته عشرت کده گیتی را مصیبت کده غم و الم ساختند - و فتور کلی و خلل عظیم به جمیعت خاطر اقدس راه یافته چند روز از پرداخت شغل خطیر خلافت باز داشت - و غبار کدورت و کلفت مزاج مبارک را بنوعی متغیر ساخت که سالهای دراز از لباس رنگین و نغمه و عطریات نو آئین و مجلس آرائی به جشن عیدین و وزن و غیره اصلاً معظوظ نبوده بی اختیار اشک از چشم مبارک روان بود - و ازین جهت میان دیده بی دیدار آن غمگسار غبار کدورت بهم رسیده ابواب عیش ظاهر و باطن مسدود شد - مجملأ نعش آن عصمت قباب در باغ زین آباد آنروی آب امانت بخاک سپرده آخر روز پنجشنبه آنحضرت بر مرقد منور آن زینت افزای صدر جنت تشریف برده دریا دریا جواهر ابدار اشک بر آن تربت مقدسه ریختند - و بعد از قرأت فاتحه و ایصال خیرات و مبرات قرین سعادت معاودت فرموده مقرر نمودند که هر شب جمعه بهمین دستور بزیارت حظیرة آن خاتون والا مرتبت تشریف می برده باشند *

بی شایبه تکلف از وقوع این واقعه الم اندوز شکیب و آرام از آن سرمایه آرام جهان رفته باین مرتبه بیقراری انداخت که آثار تاسف و تحسر آنحضرت در جهانیان اثر کرده - و بی طاقتی و بی تابی آن باعث تمکین کون و مکان زمین و زمان را از جا در آورده بعموم قدسیان نیز سرایت نمود - و خرمن صبر و قرار عالمی در وزش گاه صرصر بیطاقتی و بیقراری قدرجوی پایداری نکرد *

(۱) آب نپتی مواد است بادشاه نامه - جلد اول - حصه اول - صفحه ۳۸۶ *

* ابیات *

غم بادشاهان غم کشور است * بهر تن جداگانه آنرا سر است
جهان را برنج آورد رنج شاه * بگیتی کند روز روشن سیاه
یکی کالبد دان جهان سر بسر * که دارد درو تا جور حکم سر
چو از رنج پاتن دگرگون شود * نکه کن که از درد سر چون شود
بی مبالغه و اغراق که هیچ محسب صادق العقیده حقیقت شعار بعد
از رحلت محبوب ارجمند دل پسند و قادر باین مرتبه در تقدیم مراسم تعزیت
و سوگ نکوشیده باشد که از آنحضرت در پاس جمیع آداب ماتم آن حبیبه
عزیزه مراتب سوز و گداز بوقوع آمد - چه از تاریخ رحلت آن بانوی والا
مقدار دست از تمامی مستلذات نفسانی باز داشته در شبانروز یک نفس
از حزن و اندوه فارغ نبودند - و هنگام تعزیت روز مذکور علی الخصوص
در ایام طوی و جشن و عیدها و غیره چون دولت خانه معلی زینت آرایش
یافته جای آن غمگسار خالی بظفر مبارک در می آمد بی اختیار دیده
مبارک اشکبار شده چندین بی تابی و بی طاقتی می نمودند که اهل
مجلس و حاضران وقت از مشاهده این حال بیکبار از جا رفته نوحه و زاری
آغاز می نهادند - و بارها می فرمودند که سلطنت دنیا و لذت بادشاهی
که با وجود او میخواستیم اکنون بی او سبب افزایش کلفت و کدورت گشته
دیدن روی هیچکس خوش نمی آید - و کثرت آلام جدائی در باطن کارگر
شده از مشاهده مجلس روزگار و اسباب دولت و عشرت جز وحشت
و کربت نتیجه دیگر مرتب وقت نمی گردد - چنانچه سالهای دراز در هر ماه
ذمی قعده مانند صبح لباس کافوری اختیار نموده از اقامت مراسم سوگ
و عزانچیزی باقی نمی گذاشتند - و از حاضران مجلس نیز کسی را قدرت
آن نبود که خلاف متابعت آنحضرت نموده تن بلباس دیگر دهد - الحق

جای آن داشت که در ماتم آن صاحبۀ روزگار که در مکارم ذات و صفات بالذات اقتضای خیر داشت زیاده ازین مراسم تعزیه بوقوع آید - و رابطه انس و الفت که بحسب تعارف و تناسب عهد الست حوادث و ثاق آن دست بهم داده درین عالم باعث کشش شده پیوند ارتباط استوار و محکم ساخته با دیگر ازواج مثل عبیة صغیة مظفر حسین میرزا صفوی و کریمه شاهنواز خان خلف خانخانان چنین در میان نبود که این مایه غم و الم پیرامون خاطر عاطر گردد - و قطع نظر از وثیقه دل بستگی و تعلق آن خاتون پاکیزه اطوار همه وقت در صدد دلجوئی و خوشنودی آنحضرت بوده در هر حال کمال خدمتگاری و نهایت پرستاری بجای می آورد - و در شادی و غم و عافیت و الم دمساز و همدم بوده دقیقه از دقائق مراتب رضاجوئی فرو گذاشت نمی کرد - و معهداً از خدیو روزگار چهارده نوبت متکفل حمل با امانت گشته از آنجمله چهار پسر و سه دختر انجمن آرامی خلد برین و هم نشین حور عین آمده - و چهار پسر و سه دختر که هفت اختر سپهر اقبال اند و هر هفت جمال شاهد جاه و جلال تا روز قیامت زینت دیباچه روزگار هفته و ماه و سال خواهند بود - نخستین ثمره پیش رس نهال دولت آب گوهر عصمت و عفت جهان آرا بیگم صاحب - دوم فرخنده اختر سپهر کامرانی شایسته گوهر درج جهانبانی والا فطرت سعادت پشوه شاهزاده محمد دارا شکوه - سوم زیور افسر دولت و اقبال زینت انجمن عز و جلال طغرای منشور ابداع شاه شجاع - چهارم ثمره شجره دولت درج گرانمایه عصمت روشن آرا بیگم - پنجم سیومین رکن رکن خلافت اختر اوج عزت و کرامت منظور نظر سعود گردون صاحب بخت همایون و فر فریدون بادشاهزاده کامل النصاب تام النصیب سلطان محمد اورنگ زیب ششم تازه گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش عالم - هفتم

آخرین نتیجه مهدي عليا گوهر آرا بيگم - اميد که تا جهان برقرار باشد و فلک پايدار مدار زييب و زينت روزگار برين هفت کوکب اوج عزت و اعتبار باد *

در آنوقت که اين حادثه عالم سوز وقوع يافت از سن شريف آن غفران مآب سي و هشت سال و دو ماه شمسي و سي و نه سال و چهار ماه و چهار روز قمری سپري گشته بود - ولادت با سعادتش چهاردهم رجب سنه هزار و يک موافق بيست و هشتم فروردي ماه و در سن بيست سالگي بشرف ازدواج اين زيور بخش تاج و تخت تشریف سعادت يافته نوزده سال و هشتم ماه و نه روز قمری و نوزده سال و يكماه و شش روز شمسي شمسه ايوان سلطنت و شمع انجمن خلافت بوده - تاريخ ارتحال آن بانوي روزگار هي بدل خان موافق حق و حساب چنين يافته *

جای ممتاز محل جنت باد

چون مدت شش ماه ازين قضيه غم اندوز منقضي گشت بادشاهزاده محمد شجاع بجهت رسايدن نعرش اقدس آن ملکه قدسي خصال به دارالخلافت اکبر آباد مقرر شده وزير خان ديپين بنده معتمد درگاه والا و زبده نسوان سني خانم که خدمت وکالت و پيشدستي آن حميده خصال داشت بهمراهي محفقه محفوفه مغفرت نامتفاهي مباحثات اندوختند - و همه راه باطعام و انعام فقرا پرداخته بعد از رسيدن اکبرآباد در سرزمين بهشت آئين واقع جنوب رويه دارالخلافت مشرف بر دريای جون که متعلق براه مان سنگه بود و در عوض حضرت خلافت مرتبت منزلی عالي بنا تر از منزل مذکور براه جي سنگه نبیره اش برای تحصيل آن داده بودند بخاک سپردند - و بر سر آن مرقد منور نخست از روی تعجيل گنبدی مختصر اساس نهادند که نظر نامحرم بر حرم مرقد آن محتجبه جلباب عصمت نيفتند - آنگاه در آن سرزمين فيض آئين آسمان اساس

روضه عالی بنیان که بمتانت رفعت و علو قدر و عظمت شان آبروی عالم خاک است سراسر از الواح سنگ مرمر طرح انداخته بر درش باغی دلنشین فردوس نشان ترتیب دادند - و بر یک جانبش مسجدی رفیع بنیاد و جانب دیگر قرینة آن مهمانخانه عالی فضا و اطرافش حجرها و ایوانهای دلکشا و پیش دروازه اش چندین چوک نو آئین و سراهای فرح افزا که به فسحت ساحت و ندرت هیئت بر روی زمین مثل و قرین ندارد بنیاد پذیرفته - در مدت بیست سال تمام آن عمارت که بنیادش زمین را طبقه ایست هشتمین و کلاهش آسمان را طارم دهمین بصرف پنجاه لک روپیه با تمام رسیده به نهایت بلندی قدر و منزلت و ارجمندی زیب و زینت آبروی کهن طارم چرخ کبود گردید - حضرت ظل سبحانی تمامی متروکات آن مغفوره مرحومه را که از اشرفی و زیور و جواهر و غیره از یک کرور روپیه زیاده بود نصف به بیگم صاحب و نصف به شاهزادهای دیگر مرحمت فرمودند - و چهار لک روپیه نصف نقد و نصف جاگیر بر سالیانه مقرره آن تقدس نقاب که سابق شش لک روپیه بود افزوده سایر مهمات دولت که به مهد علیا مقرر بود باین صاحبه زمان مفوض گشته دیوانی و میرسامانی باسحق بیگ یزدی که متصدی سرکار آن مرحومه بود مرجوع شده خدمت پیش دستی و سرانجام خدمت محل بدستور سابق بستی خانم مقرر گردید *

مقرب خان دکنی که بسیار کار طلب و جوان تفرمند مردانه و در خانه نظام الملک عمده تری ازو نبود از سعادت منشی بندگی درگاه اختیار نموده از دکن متوجه آستانبوس اقدس گشته بود بیست و یکم ماه مذکور رسیده بمراد خاطر فیروز گشت - و پانصد مهر بر سبیل قدر گذرانیده بمرحمت خلعت و جمدهرو و شمشیر با پرده مرصع و اسپ تبیحا و انعام چهل هزار

روپیه نوازش یافت - و همدین و لا اعظم خان که حسب الحکم جریده از بالا گجات متوجه شده بود بملازمت فایز گشته هزار مهر و هزار روپیه برسم نذر گذرانید و خدمات پسندیده او خصوص فتح قلعه دهارور و تاخت بر سر خان جهان و شکست او که سرمایه آوارگی آن تباہ زای بود مورد استعسان و موقع تحسین گشت - آنگاه مرشد حقیقی که خدای مجازی بندهای درگاه اند برای ارشاد در آمده خان مذکور را از لغزشی چند بی روش که از سرزده بود و از راه تدبیر و طریق کنگش دور بود آگاه ساختند - از جمله محاصره حصار دشوار کشای پریزده باوجود عدم وجدان آذوقه سپاه و فقدان علف دواب - و هم چنین ترکناز سرحد ملک عادلخان با قرب موسم برشکال که در حقیقت عین انحراف بود از شاهراه نمایان تدبیر درست - چه باوجود مقتضای وقت و فصل تا انقضای موسم بارش حال نیز مقتضای اقامت در موضعی بود که در بایست سپاه آنجا فراوان یافته شود - اعظم خان به ناهنجاری حرکت خود اعتراف و اقرار نموده مریدانه عذر بیطریقی خویش بهمه طریق از رهگذر معذرت خواهی خواست *  همدین تاریخ از نتایج اقبال نامتناهی بعون الهی اموی که ثمره آن قهر بدخواهان دولت جاودان بود بظهور آمد چنانچه در ضمن عرضداشت سپهدار خان بوضوح پیوست - که چون نظام الملک از روی نادانی و بدکنگشی فتح خان پسر عنبر حبشی را که مدتی محبوس داشت از قید برآورد بنحویکه سبق ذکر یافت آن بدرگ بنابر آنکه میدانست که نظام الملک از راه اضطرار او را نجات داده بعد از رفع ضروریات باز زندانی خواهد ساخت - لاجرم از روی پیشدستی بی نظام را گرفته در مطموره زندان مکافات اعمال ناشایست مقید نگهداشت - و ظهور این لطیفه غیبی بنابر آن بود که حضرت صاحب قران ثانی ناهنجاری و بی روشی او را بروزگار که از

دستیاران این دولت پایدار بل از پیشکاران این کارخانه سلطنت جاودانه است حوالت فرمودند تا از پاداش دهی و انتقام کشی او به بهترین وجه سزای کردار نابکار خود بیاید - لاجرم باغرای روزگار دشمن دیرینه کینه جوی خویش را بر سر خویش گماشته همانا بدست خود تیشه بر پای خود زد و به نیروی سعی خویش پهلو به نوک خنجر سپرد *

پنجم شهریور منزل یمین الدوله آصف خان که بعزت عرض عارضه جسمانی صاحب فرارش بود از فروغ انوار قدوم آفتاب اوج خلافت غیرت منازل قمر گردید - و خان والا مکان سپاس گزار این عنایت بی اندازه شده از فیض قدوم آن عیسی دم مسیحا نفس شفای کلی یافته سرمایه صحت ابدی بدان اندوخت *

از سوانح این اوقات که در لشکر خواجه ابوالحسن اتفاق افتاده درینولا معروض اقدس گشت آنکه چون خواجه مذکور بعد از فتح قندهار پاتر شیخ مالو برای بسر آمدن موسم برشکال پسندیده در دامن کوهی بر کنار رود خانه بغایت کم آب فرود آمد - قضا را نهم شهریور بارش عظیم واقعه شده رفته رفته رو به شدت گذاشت - چنانچه دو پهر و دو گهزی گذشته آب رود طغیان عظیم گرفت و از کوهسار نیز سیلی شوز انگیز بغایت تند و تیز فرود آمد و از دوراه آب رود و سیل کوه که نمودار طوفان نوح بود از دو سوی درمیان گرفت - و سرتاسر مردم اردو که از وحشت ظلمت شب و شدت بارش سحاب نه روی مقرر نه راه مفر داشتند مضطرب شده از جا در آمدند و بی پا و بی جا شدند - چنانچه خواجه و اکثر سپاهیان بر اسپهای بی زمین سوار شده بیامردی شناوری بادپایان از مهلکه مهلکه آن سیلاب بی پایان جلن مفتی بیرون بردند - و قریب هزار تن از سپاهی و سوداگر رخت حیات به سیلاب فنا دادند - و اموال و اسباب بسیار و چار پایان بی شمار از

اسپ و شتر و امثال آن تلف شد - چنانچه از سرکار خواجه هفت هزار اشرفی و ده هزار روپیه و مجموع کارخانجات از توشکخانه و قورخانه و فراشخانه و امثال آنرا آب برده تا بمردم دیگر چه رسد - بعد از رفع طغیان چندانکه در سیل آن جوئبار لوازم جست و جو بجا آوردند که شاید از آنجمله چیزی بدست افتد سودی نداد و پیشیزی بچنگ پژوهندگان نیفتاد - اگرچه در برخوردن بدان نقود جمعی تهمت زده و بهتان آورد شدند لیکن داننده نهان و آشکار و مرسل ریاچ و مغزل بلران دانا است که آن گنج روان آب برده که پای کمی از گنج باد آورد نداشت بدست باد دستی چند افتاد یا خاک امانت دار عالم سایر گنج خانها آنها را نیز در زیر دامن پنهان ساخته تا پیدا شدن صاحبش دیانت بکار برد - و همدرین تاریخ مرحمت خان بخششی احدیان که ابراهیم نام داشت و اسد خان معموری در لاهور در لباس تقاضای اجل طبیعی خلع خلعت مستعار نمودند - و راو سور بهورتیه نیز بدین دستور از ماتم سرای دهر فنا گوی گشته بسوی مصر خویش باز گشت - و همدرین تاریخ از وقایع صوبه اودیسه بمعرض عرض در آمد که در همسائگی خانه سید پرورش خان باره انباری پر باروت واقع بود و آتشی از غیب بدان رسیده از عالم سایر آفت های روزگار که ماخذ الجار بالجار صفات اوست سرایت به نشیمن آن سید مرحوم نموده او با دوازده تن از همدشیزان بآتش همسایگی آن انبار خانه سوخت - هفتم ماه محمد علی بیگ ایلچی را بعدایت خلعت فاخره و یک زنجیر نایل با حوض سیمین و انعام شصت هزار روپیه نقد نوازش فرموده معزز و مکرم رخصت دار الخلافه اکبر آباد نمودند - و خلعت و پنج هزار روپیه نقد به محمد تقی تحویلدار اسباب سوغات مرحمت فرموده نور محمد عرب را حکم شد که تا اکبر آباد همراهی گزیند *

بیست و چهارم موافق دوشنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل
هجری انجمن وزن اقدس قمری سال چهل و دوم از عمر ابد مقرون
به فرخی و خجستگی آذین سپهر هشتمین و تزئین فردوس برین پذیرفت -
و سایر مراسم و لوازم این روز که درین بزم مسعود معهود است از وزن
آنحضرت با سایر اجناس نقود و وظایف مقرر و آئین عیش و عشرت و داد
و دهش که مانند دولت روز افزون سال بسال در افزایش است به بهترین
وجه صورت بست - درین ایام افواج بحر مواج مرحمت بادشاهی که
پیوسته مانند دریای رحمت نامتناهی در جوش است و فیض سرشارش
که موج طوفان بر ارج می زند چنانچه ذره تا خورشید و ماه تا ماهی را
فرو گرفته بساحت ساحل امیدواری نصیربخان رسیده ماهی مراتب
که در دکن نشان کمال عظمت مکانت و رفعت مکانست و والیان ولایت
مذکور کسی را که شایان رعایت نمایان دانند باین مرتبه می رسانند
مرحمت شد - درین روز سعید خان بصوبه داری کابل از تغیر لشکر خان
سعادت اندوز شده منصبش از اصل و اضافه چهار هزار ذات و چهار هزار
سوار قرار یافته - و شمشیر خان بعفایت خلعت و نقاره و منصب سه هزار
ذات و سوار سرافراز گشته بجای سعید خان پناه دار هر دو بنگش شد -
و لشکر خان مذکور با آنکه پیری او را سخت دریافته لختی به سستی
عقیده و نسبت رفض متهم بود بنابراین معنی ازین منصب معزول شد -
و چون خبر آن جهان شدن را ورتن که از بندهای عمده و شایسته درگاه
گیتی پناه بود بمسامع والا رسید سترسال فبیره اش را جانشین او نموده
بخطاب راو و منصب سه هزار دو هزار سوار و مرحمت جاگیر در وطن
که بوندی و پرگنات آن حدود باشد سرافرازی بخشیدند - و مادهو سنگه
پسر را ورتن را به منصب دو هزار ذات و هزار و پانصد سوار از اصل

و اضافه سر بلند گردانیدند - درین مقام بنابر تقریب مذکور اسم ستر سال بایراد امری چند بدیع که از گوپی ناتیه پدر او باوجود خوردنی جثه و اختصار بنیه سرمی زد سخن را رنگین می سازد - از جمله آنکه خود را در میان دو شاخ درخت که هر کدام به سطرپی ستون شامیانهایی باشد جا می داد و پشت بر شاخی داده و پایها بر شاخ دیگر نهاده باندک زوری از یکدیگر جدا میساخت - و شاخ آهوان هندوستان را که بغایت استوار و ضخیم می باشد چنانچه نیرومندان عظیم هیکل و تفاوتان سطر پیچچه قوی بازو نشسته کله او را در میان دوران گرفته بزور تمام می شکستند او بر پا ایستاده بدست می شکست - و در چابکی و جلدی و تیزی و سبک خیزی بدان مثابه بود که هر دو پا را جفت کرده خود را بر سر دیواری که سه ذراع ارتفاع داشته باشد میگرفت *

از سوافح این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان پسر عنبر است بدربار سپهر مدار - و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین اوقات چند مرتبه آن حبشی نژاد بعد از حبس نظام الملک عرضداشته بود که این فدوی غلام بنابر هوا خواهی بندگان حضرت خلافت پناهی بی نظام تیره ایام را که پیوسته در پی اعلان نافرمانی و عصیان شده همه جا در مقام اظهار بغی و طغیان بود بدست آورده در زندان پاداش اعمال بد به روز خودش نشانده اگر پرتو عنایت بندگان حضرت سلیمان مکان بر ساحت رعایت احوال این بنده افتد از سر نو جبهه بندگی را بتمغای داغ عبودیت هلال وار فروغ بخشند - و این کمترین نیز هلال وار تا زنده باشد بنده بوده در مقام اقامت بندگی مراسم اطاعت و انقیاد را التزام خواهد نمود و لوازم سر افکندگی بجا آورده از ته دل کمر عبودیت بر میان خواهد بست - و بقدر دسترس سر پنجه سعی و کوشش

در دولتخواهی و همراهی هواخواهان بدستگاران دولت ابد پایان خواهد کشود - و چون از موقف خلافت فرمان جهان مطاع مشتمل بر استظهار عنایت و استمالت در جواب صادر شد لاجرم قتل آن واجب الدفع را که عقلاً و شرعاً واجب می دانست از مرضی آنحضرت انگاشته همت بر امر آن مبهم گذاشت - و بلا توقف بهانه دست برد اجل طبیعی را دست پیچ ساخته آن گران جان خفیف العقل را خفه ساخت - و پسرده ساله او را که حسین نام داشت جانشین پدر و دست نشان خود نموده جمیع عمدهای در خانه او را از میان برداشت - مثل خواصخان که نظام الملک جای فتح خان باو داده بود و شیخ عبد الله معلم او که در جزئیات امور ملکی و مالی مدخلی کلی داشت و سید خلیفه قلعه دار سابق دولت آباد و سادات خان و سیدی بلال مخاطب به شمشیر خان و اعتماد راو و دیانت راو که معتمد او بودند - چون این گروه را آنجهانی ساخته خاطر جمع نمود و جمعی دیگر از نزدیکان او را زندانی نموده از سایر مواد جمعیت حواس اندوخت آنگاه حقیقت اینواقعه را که از روی بی حقیقتی تمام از آن ناسپاس ناحق شناس سر زده بود بدربار سپهر مدار عرضداشت نمود - و اینمعنی با آنکه چندان مرضی طبع مبارک نبود باوجود کمال اقتدار بر استیصال او از تقصیرش در گذشتند و ملک او که مشرف بر تسخیر شده بود بدر باز گذاشتند - بظاهر آنکه بی سعی امر آنحضرت بدستگال دولت ابد اتصال دفع شده با او درین باب عتابی که خلاف مقتضای وقت بوده باشد نه فرمودند - و فرمان قضا نشان متضمن اظهار عنایت بدر نوشته نوادر جواهر و فیلان نامور آن سلسله را که از دیرگاه باز فراهم آمده بیجا در دست او بود طلب فرمودند - و بوساطت فرستاده او پیغام دادند که هرگاه اشیای مذکوره با پسر خود بدرگاه والا ارسال

دارد ملتسمات او بر طبق خاطر خواهه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد پیوست - و فرمان گیتی مطاع مصحوب شکر الله عب و کس فرستاده او با کپیوه مرصع و یک راس اسپ عراقی صرصرنگ مزین به زین زر دوز و اسپ راهوار صبارفتار از راه سوافرازی او ارسال داشتند *

باعث ارسال یمین الدوله آصف خان

به سرداری عساکر قاهره

به بالاگهات نوبت دوم

چون در وقت تعیین موکب اقبال بجهت تنبیه و تادیب نظام الملک عادلخان باو دم موافقت زده قلعه شولاپور ازو گرفته ابواب مصالحه و معاهده باو مفتوح داشت و ازین راه طریقه بیروشی و بیراه روی فرا پیش گرفته همه وقت معاونت او می کرد لاجرم بحکم وجوب گوشمال آن گردن کش سرتاب درینولا چند سردار معظم با خیل و حشمی عظیم بسرداری سپه سالار جم اقتدار یمین الدوله آصف خان بتاراج و تخریب ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب اهل آن دیار تعیین نمودند - و بنابر رسم دیرینه این کشور که در مبادی اختیار سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد بر فیل سوار میشوند و بجهت مغرب بر اسپ و بطرف شمال بر تخت روان و پالکی و بجانب جنوب بر رتبه چنانچه سابق سمت گذارش پذیرفته - چون سفر یمین الدوله جنوب رویه بود لاجرم حضرت جهانبانی از روی کمال مهربانی هفدهم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خاصه و چارقب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ دیو زاد پوری پیکر و فیل اهرمن نژاد خجسته منظر با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل

دیگر بنازگی ارجمنندی و سر بلندی بخشیده - و مرحمت یک منزل رتبه را ضمیمه آن مراحم عمیمه فرموده مرخص آن صوب ساختند - و سرداران عظام از حضور پر نور درین فوج عمان موج بدین موجب سعادت تعین پذیرفتند - اعظم خان و راجه گنج سنگه و سید خان جهان بارهه و شایسته خان خلف آصف خان و خان زمان ولد مهابت خان و راجه جی سنگه و معتمد خان و سردار خان و الله ویردی خان و راجه بهار سنگه و میر عبد الهاسی باصالتخان و جمعی دیگر از ارباب مناصب والا - و از جمله دکنیان یاقوت خان و خداوند خان و ارداجیرام و کهیلوجی بهونسله و بهادر جی و امثال ایشان - و هریک از امرا و سرداران در خور مرتبه قدر و مقدار بانواع عنایات نامتناهی حضرت ظل الهی از خلعت و خنجر و شمشیر و اسپ و فیل و انعام نقد که ضیق مقام مقتضی به تفصیل مراتب آن نیست اعزاز و اکرام یافتند - و هزار سوار از احدیان تیرانداز با هزار سوار بندوقچی و چهار هزار پیاده بندوقچی نیز بارابهایی توپ و فیلان با ضرب زنها که آنرا در هندی هتفال خوانند از دربار بهم راهی این فوج متعین شدند - و فرمان شد که چون سپه سالار اعظم ببالا گهات رسد خواجه ابوالحسن و راجه ججهار سنگه بندیده و سایر همراهان و هم چنین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با کومکیان خویش و نصیربخان و راجه بهارت و جمیع لشکر کومکی تلنگانه بیدرنگ به فوج اعظم پیوندند - و آن سرور هم در حضور انور تونک و ترتیب افواج لشکر منصور بروشی شایان و دستوری نمایان که دستور العمل اعیان سلاطین در جمیع احیان شاید برین موجب مقرر فرمودند - که یاقوت خان با جمیع دکنیان و نصیربخان و راجه بهارت با یکصد و هفتاد نامور از ارباب مناصب بطریق منقلا پیوسته عنان بر عنان افواج فتح و ظفر آسمانی که همواره طلیعه لشکر نصرت اثر می باشند پیش پیش راهی

شوند - اگرچه بحسب ظاهر سردار بی فوج طلوعه مذکور نامزد یاقوت خان شده لیکن بحکم آنکه اهل دکن که حریفان دغا پیشه پرفتن اند به هیچ وجه در خور اعتماد نیستند لاجرم بمقتضای احتیاط و حزم عاقبت بین دوراندیش بلطفا امر و نهی این فوج عمده بعهدۀ تکفل و تعهد نصیریخان قرار یافت - و قول بوجود تمکین آمدن یمین الدوله متانت و شکوه کوه پذیرفت - و معتمد خان که بخششی گری کل افواج بدر تفویض داشت با جمعی دیگر از منصبداران همراه فوج قول مقرر گردید - و راجه گج سنگه و راجه بهار سنگه بندیده با گروهی انبوه از راجپوتان و هم چنین اصالت خان با پانصد سوار تفنگچی بهراول مخصوص گشتند - و فوج برانغار بسرداری اعظم خان و همراهی راجه انوپ سنگه و راو دودا و کشن سنگه بهدوریه و جمعی کثیر از اصحاب منصب عالیہ تعیین یافت - و خواجه ابو الحسن با خان زمان و ظفر خان و جمعی دیگر از منصبداران بکار فرمائی فوج جرانغار نامزد گردیده اهتمام این فسون در عهده او شد - و سید خان جهان با گروهی تمام شکوه پر دل کار طلب از سادات بارهه و امرهه در التمش متعین گردید - عبد الله خان بهادر فیروز جنگ ورشید خان انصاری و راجه روز افزون و دیگر منصبداران و جوقی از سواران تفنگچی طرح دست راست مقرر شدند - و شایسته خان و راجه جی سنگه و جماعتی از منصبداران طرح دست چپ - و راجه ججهار سنگه بندیده با پانصد سوار احدی چنداول - بالجمله افواج بحر امواج باین توزک خاص صف آرا گشته در همان روز بهمراهی عون و صون آهی و اقبال روز افزون حضرت ظل آهی با سرعت سیلاب سر در نشیب بدلا گهات روان شدند •

چون مهر مهر تاثیر اوزک پیوسته نزد نواب غفران مآب مهد علیا می بود بعد از جلوس همایون که یمین الدوله از لاهور رسیده فیض سعادت حضور

دریافت بنابر التماس آن مهین بانو بدست دستور اعظم دادند - و در نوبت اول که بسرداری بالا گجرات تعیین یافت آن مهر انور را بمسند آرای حرم خلافت سپرده بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز باو تفویض یافت - درینفولا که آن عمده امرای دیشان بسرداری بالا گجرات متعین می شد یکروز قبل از رخصت آن خاتم اسم اعظم و فکین سعادت جم را بخدمت حضرت سلیمان زمان آورد و بندگان حضرت آذرا بنواب تقدس نقاب بیگم صاحب سپردند - و از آنوقت باز آن مهر معظم که بحسب آثار نمودار نیر اعظم بل و شک فرمای انوار مهر انور است نزد آن صاحب روزگار است و فرامین مطاعه بمعرفت ایشان مهر میشود *

درینفولا خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت طواف حرمین مکرمین زید قدراً و شرفاً نمودند و درخواست ایشان زیور اجابت پذیرفت - چون شمول فیض و عموم جود آنحضرت بنابر خاصیت مرتبه ظل آلهی مانند آثار عطالی جواد حقیقی همه کس یاب و همه جا رس است - لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق نذر شرعی التزام فرموده بودند که مبلغ پنج لک روپیه باریاب استحقاق آن متبرک بقعه شریفه رسانند - درینفولا که خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد و امین دیانت آئین این دربار سپهر مدار متوجه آن دیار مقدس بود بمتصدیان صوبه گجرات امر عالی زیور صدور یافت که از آنجمله مبلغ دو لک روپیه را در احمدآباد و بنابر آنصوبه متاع سایر عرب خریداری نموده تسلیم خواجه مذکور نمایند که اصل را بامناف بمعرفت مسیح الزمان واصل حاجت مندان آن مکان مقدس سازد - چون خدمت عرض مکرر به مسیح الزمان بود تقدیم آن خدمت نازک را که بحسن تقریر و لطف گفتار حکیمانه محتاج است بحکیم [صادق] ع

تفویض فرمودند - و دیوانی پنجاب به حکیم جمالا مخاطب بدیانت خان از تغیر عبد الکریم مرحمت شد *

از سوانح حضور انور در ماه ذی حجه بیست و پنجم ماه مذکور جشن وزن قدسی شمسی از سال چهل و یکم عمر جاوید قرین حضرت صاحب قران ثانی انعقاد پذیرفت - و ستف و جدار آن فرخنده مجلس باین هر ساله بل تزئین هرروزه زینت یافت - چنانچه رشک فرمای زیبائی طارم سپهر میفائی و بام گنبد فیروزه فام چرخ زمردین اخضر که به در کوب دری مکمل شده و از یاقوت خور و الماس قمر مرصع گردیده است گردید - و سرقا سر روی زمین آن از فرش دیدای منقش بنقوش بوقلمون و پرنیان مصور بصور گوناگون که مانند عتبه سدره مرتبه این بزم دلنشین از عکس جبین سران روی زمین روکش کار نامه ارزنگ و کار خانه چین شده بود غیرت سپهر و بهشت برین گشت - و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دهی و کام بخششی خواص و عوام بظهور پیوست - و جمیع ارباب حاجت و اهل آرزو این کشور بدریافت مدعا و ادراک مقصود زیاده هر آنچه در خاطر قرار داده و پیش از آنچه پیشنهاد خود نموده بودند کامروا گشتند - علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار و موسویخان صدر الصدور بمنصب چهارهزاری و هفتصد و پنجاه سوار سرافرازی یافته پایه افتخار بسپهر دوار رسانیدند - جعفر خان از اصل و اضافه بمنصب [دو هزار و شش صد سوار] و ملتفت خان نیز بهمین منصب سربلندی یافتند - مقرب خان دکنی از مرحمت ماهی مراتب که نشان عظمت شان دکنیانست معزز گردید - و دیوانی

(۱) م [دو هزار و پانصدی ذات و هزار و دو بیست سوار] بادشاه نامه - جلد اول -

و امینی سهند برای کاشی داس تفویض یافت. و بمنصب هشت
صدی چهار صد سوار نوازش پذیرفته بدان صوب مرخص شد - و همدین
روز فرخنده پیشکش قاسم خان صاحب صوبه بنگاله مشتمل بر سی و سه
زنجیر نیل تفومند و بیست و هفت راس اسپ کونت و صد دست
سپر و چهل من عود بایسی نوانر و نفایس امتعه آن بلاد از نظر
انور گذشت - و مجموع آنها بدو لک روپیه مرقوم شد - درین ایام خبر
ارتحال جهانگیر قلی خان ولد خان اعظم فوجدار جونا گده بعرض اعلی
رسید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد نوازی بهرام پسرش را از
منصب دو هزاری دو هزار سوار سرافرازی داده جانشینی پدر ضمیمه
الطاف عمیمه نمودند •

نگارش خصوصیات احوال موکب اقبال که ببالا گهات ارسال یافت

چون یمین الدوله از حضرت اقدس مرخص شده متوجه مقصد گردید
و کوچ در کوچ بحوالی بالا پور رسید خواجه ابوالحسن با راجه ججهار سنگه
بندیده و لشکر کومکمی او استقبال خیل اقبال نموده بازروی اعظم پیوست -
و در مقام باسم عبد الله خان نیز با همراهان ملحق شده - سپه سالار اعظم
در روز در مقام مذکور اقامت گزید و سایر سپاه منصور را بگذاشتن احوال
و ائقال زیاده از قدر ضرورت مامور ساخت - و چون همگنان عمل بفرموده
نموده سبکبار و جریده شدند از آن مقام کوچ کرده شب در میان به قندهار
شتافت - و بمجرد رسیدن از راه بنابر مقتضای حزم و احتیاط داخل قلعه
مذکور شد - و سر تا سر خصوصیات آنرا بنظر دقت نگر در آورده در صدد
انسداد مداخل و مخارج آن شده بمقام سامان و سر انجام اسباب

و ما یحتاج قلعداری در آمده - بعد از فراغ حسب الامر اشرف رومی خان را استقلال تمام داده به نگاهبانی آن حصار باز داشت و خود رو بسوی مقصد آورده کوچ در کوچ متوجه شد - و چون عبور عسکر منصور بر قلعه بهالکی^۱ شد و بنواحی آن حصار رسید یمین الدوله پیشتر قور یساول را ارسال داشت که به نزدیکی قلعه رفته از کیفیات اوضاع و خصوصیات اطوار اهل آن مقام اطاعت و عدم آنرا استعلام نماید - هفوز اردو در عین قطع مسافت بود که مشرک الیه حقیقت آنها نمود که این طبقه خیره چشم از کوتاه نظریها و خود سرپها در حصار بر روی موکب اقبال بسته منتظر جنگ نشسته اند - بنابراین یمین الدوله بمجرد وصول خبر فوج منقلا را درباره احاطه قلعه مامور ساخت - و بخششی الملکی معتمد خان را با چندی از بفردهای بادشاهی بامداد آن فوج فرستاد - دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصین بسته شروع در پیش بردن ملچار نمودند - و آنروز در کارسازی مقدمات فتح قلعه و کسر اعدا گذرانیده در ظلمت شب قرار بر آن دادند که بهادران کار طلب از پایمردمی زیننه پایه و دست آویز کمند فراز برج و باره رفته باین روش بر قلعه دست یابند - قضا را متحصنان برین پیشنها پیش از وقوع آن اطلاع یافته در چاره کار خود کوشیدند - چنانچه از طرفی که ملچار کمتر پیش رفته بود راه کشوده رو بواستی هزیمت نهادند و رعایای بیگناه را بچنگال عذاب و نکال سپرده خود جان مفت بیرون بردند - و ارباب شهامت به برج و باره بر آمده قلعه را بی مزاحمت مانعی بدست آوردند - چون قلعه از اسباب و اموال و دواب مالا مال بود غارتیان سپاه و لوٹ مآلان گرسنه چشم که به طمع غنایم چشم سیاه کرده طفیلی لشکر

(۱) قورب به بیست و پنج میل انگلیسی در شمال و غرب یدر واقع است *

می باشند دست بتاراج اموال برکشوده از آن خوان یغما زلها بستند و غنیمت بی شمار از نقد و جنس و صامت و ناطق بچنگ آورده از میان بیرون بردند *

از غرایب اتفاقات حسنه سلامتی سلاله دودمان سیادت و نجابت اصالت خان است بعد از اشراف برهلاک - و صورت اینمعنی مبهم آنکه مشار الیه بذاب مقتضای شجاعت علوی و شهامت هاشمی پیش از همه خود را بفراز حصار رسانید و قضا را بر بالای تختی چوبینه که تختی باروت و حقه آتشبازی در زیر آن بود ایستاده شد - درین اثنا آتش بدانها رسیده تخت بان سید بخت نمود بهوا بلند شد و به نگهبانی حراست جناب ربانی و حمایت توجه حضرت جهانبانی آفتی از آتش نیافت جز آنکه اندکی روی و دستش از ترف باروت متاثر شده بود - و غریب نما تر آنکه در درون قلعه بر روی انبار گاهی افتاده بذاب آن از رهگذر افتادن نیز بدو آسیبی نرسید - و در طی اینحال مسجدی را که آن سست دیوان انبار خانه باروت کرده بودند همانا از شعله غضب الهی اشتعال پذیرفته بذاب شمول و عموم نزول عذاب مسجد نیز با جمعی کثیر سوخت - بالجمله چون آن حصار باندک کوششی کشایش پذیر شد حسب الامر اشرف آنرا به گماشتهای فتح خان پسر عذبر که در قلعه اودگیر می بودند از راه قرب جوار سپردند - این معنی بذاب آن بود که چون فتح خان درینولا از راه اظهار بندگی در آمده بود چنانچه مذکور شد لاجرم بر طبق مقتضای استمالت و دلدهی آن حبشی نژاد وحشی نهاد حکم جهانمطاع صادر شده بود که عسکر منصور از جمله محال متعلقه عادلخان هر جا را که در تحت تصرف دارند بمردم فتح خان باز گذارند - بعد از فراغ اینمعنی موکب اقبال مظفر و منصور کوچ نموده بسوی

قصبه کملاپور^۱ از جمله معال عادل خان که کمال معموری و آبادانی داشته رو آوردند - درین اثنا رزق الله نام مردی از مردم عادل خان نوشته او و اعیان در خانه آن خان ناقابت بین خصوص خواص خان مذکور متضمن کمال اظهار فداامت و نهایت خجالت و انفعال و عنبر خواهی انواع تقصیر و کوتاهی ایام گذشته رسانید - و اگرچه او التماس مصالحه و معاهده نموده بود و ارسال پیشکش نیز پذیرفته لیکن چون فرستاده از مردم روشناس آن ملک نبود یمین الدوله بمیانجی او و صلحی که بانی و بادی آن ازین دست مردم گمغام و کم قدر باشد راضی نشد و او را بدون مهم سازی رخصت باز گشت داد *

چون از آن مقام کوچ نموده ظاهر قصبه سلطانپور که بشهر گلبرگه پیوسته معسکر سعادت گشت ظاهر شد که متصدیان آن ولایت سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه و جمعی دیگر را باسوال و مواشی در خندق و حوالی و حواشی حصار راه و پناه داده اند و برج و باره قلعه را بآلات و ادوات قلعداری آراسته - و اندک مایه مردم فروریه در شهر مانده اند و جمعی را به نگاهبانی حصار شهر باز داشته - روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان و خان زمان و راجه جی سنگبه و الله و پردی خان و ظفر خان و معتمد خان حسب الصلاح یمین الدوله روی به قلعه و شهر نهادند - و چون نگاهبانان از روی کوتاه نظری و بی بصوری این گمان بردند که بچاره گری کشش و کوشش رد حمله و دفع صولت اولیای دولت نامتناهی که بنابر عون و صون الهی از قضای آسمانی پای کم نمی آرد امکان دارد لاجرم اهل قلعه بممانعه و مدافعه کوشیده بیکبار از برج و باره هر دو موضع توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازی را کار

(۱) در بادشاه نامه کلانور رقم شده - [جلد اول - حصه اول - صفحه ۴۱۳]

فرمودند - و باوجود آن مرتبه مقابله و مقاتله مخالفان سایر دلیران عرصه پیکار توپ و تفنگ ایشانرا وجودی نهباده داد دلاوری دادند و بی محابا پای حصار شهر تاخته هم بر سر سواری آنرا مستخر ساختند - و غنیمتیان یغمائی در سایر آن شهر از قتل و اسر و نهب و تاراج چیزی نه گذاشتند - بالجمله چون یمین الدوله بذاب مقتضای وقت و حال صلاح در اشتغال به تسخیر قلعه ندید فی الحال امرای عظام را طلبیده لشکر را دستوری کوچ داد و شباشب راهی شده در کنار رودبار بهیمره فرود آمد - روز دیگر شان لشکر دید و سی هزار سوار بشمار رسید - آنگاه از آنجا کوچ کرده بر سر بیجاپور که نشیمن ولات آنولایت است راهی شد *

از سوانح حضور اقدس ششم بهمن ماه بادشاهزاده والا اختر سلطان شجاع که در بیست و ششم آذر برسانیدن نعش مطهر نواب غفران مآب مهد علیا متوجه دار الخلافه اکبرآباد شده بود بعد از تقدیم آن امر عظیم باتفاق عمده الملك وزیر خان و مخدرة مکرمه سنی خانم معاودت نموده استلام رکن و مقام کعبه جاه و جلال بجا آورد - و بیست و ششم وزیر خان به تنبیه فتح خان حبشی که از عدم استقامت احوال تهاون در ارسال وجوه مقرر پیشکش و سرکشی او بظهور پیوسته بود نامزد گردید - و همدرین روز از مرحمت خلعت و اسپ خاصه و فیل نامی نامور شده بسرداری ده هزار سوار جرار آماده پیکار مرخص گشت - و جان نثار خان و راجه بیتلدااس و مادهو سنگهه و زاو کرن و پرتھی راج راتهور و مبارز خان نیز بدین مکرمت والا سعادت پذیر گردیدند - و چون مقرب خان دکنی ماهیت دان آن سرزمین بود و میانه او و فتح خان کیفه دیرینه بود او را نیز درین فوج تعیین فرموده بعنایت خلعت و جیغه مرصع و اسپ و انعام چهل هزار روپیه نقد نوازش فرمودند *

تتمه سوانح دولت در موکب سعادت چون نواحی بیجاپور مورد
 عسکر ظفر اثر شد و کفر تالاب مشهور واقع میانه فورسپور و شاهپور مضرب
 سردار آن آمده حدود اطراف آن مخیم سپاهیان گشت سپه سالار اعظم
 بنابر استصواب رای صواب پیرای و صلاح دید امرای عظام بمقام
 سرانجام اسباب محاصره بیجاپور در آمده بر سر قرارداد ملچار و پیش
 بردن آن و سرکردن نقب و ساختن کوچه سلامت و رفع جواله و نصب
 دمدمه و سرکوب و امثال اینها رفت - درین اثنا فوج مقهوره غنیم که در
 آن سوی خندق خود را به پناه حصار کشیده آنجا قرار گرفته بودند گاه گاه از
 خندق عبور نموده در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور می گشتند
 و بمقام دستبازی در آمده انداز بلن اندازی که شیوه دکفیان است می نمودند -
 و چون قوشونی خلیج آسا از قلمر مواج یعنی دریای لشکر طوفان
 اثر جدا شده بسوی ایشان روانه می شد مانند مشتکی خاک که از پیش
 صدمه سیلاب با شتاب تمام راهی شود یکسر تا پای حصار گویزان گشته خود را
 بحماییت توپ و تفنگ اهل قلعه می رسانیدند - و باوجود آنکه بهادران
 جان فشان از سر گذشته تهور شعار از سر تیر و بندوق در می گذشتند
 و در عرصه کارزار یکه تازی و جلو اندازی بجا می آوردند بسرداری
 حمایت حضرت باری و نگاهبانی قائید ربانی که همواره همراه موکب
 اقبال شاهجهانی است مطلقاً آسیبی بدیشان نمی رسد - مجمل
 اکثر روزها دستبازی از طرفین واقع میشد و از اولیا دستبرد و از اعدا
 سربازی بظهور می رسید - و درین مدت چهار مرتبه جنگ نمایان بوقوع
 آمد و اکثر سرداران رزم طلب پرخاش جو تلاش و تردد شایسته بجا
 می آوردند - و از موکب نصرت شعار نامداری را آسیبی نرسیده از مخالفان
 سکندر علی پسران عم زندوله خان که داخل اعیان بیجاپور بل سر شمشیر

غزیم مقهور بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم تیغ بی دریغ راه سرمنزله
 عدم پیش گرفتند - سرافراز خان نامی از سرداران نظام الملک که سابقاً
 التماس عهد نامه نموده و فرمان عاطفت عنوان متضمن استمالت او صدور
 یافته بود درینولا مستظهر و مستمال داخل موکب اقبال شد و به منصب
 چهار هزاره ذات و سه هزار سوار سرافراز حقیقی شد *

چون درین ایام کمال عسرت باحوال عساکر نصرت مآثر بهمه وجه
 خصوص از رهگذر کمی گاه و هیمه راه یافت باوجود آنکه هر روز جمعی
 برای تحصیل علیق دواب و هیزم تا مهحال دور دست می رفتند و یکی
 از سرداران بنوبت در باب محافظت و حراست ایشان قیام می نمود
 معیناً از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمی کرد و گاه گاهی غزیم هم
 فرصت یافته دستبرد می نمود - چون در عرض این ایام محاصره نهانی
 مراسلات محمد امین داماد ملا محمد لاری از عمدهای عادل خان که
 خطاب مصطفی خانی داشت به یمین الدوله می رسید مشتمل بر آنکه
 عنقریب قلعه را تسلیم اولیای دولت میزنمایم - و مکرر وعده کرد که فلان وقت
 از راه رخنه و برجی که حراست آن بعهده من است بهادرانرا در حصار راه
 می دهم - و سوید اینمعنی برسالت علی رضا نامی که فرزند خوانده او
 بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب سوگندهای غلاظ و شداد در نوشتجات یاد
 می کرد و هم چنین فرستاده مذکور نیز از زبان او بر طبق صدق وفای وعده
 قسم های عظیم میخورد - و با این معانی چون مواعید و عهد معهود بوفای
 نمی رسید هر کدام را به بهانه و عذر تمسک می جست تا آنکه در آخر کار
 بخیه حيله سازي و دغايازي او که غرض ازین دفع الوقت و گذرانیدن
 روزگار بود بر روی کار افتاد - و درین ضمن بظاهر شیخ دبیر که به
 محرمیت و راز داری خواص خان اختصاص داشت از مبداء محاصره باز